

ایران ساسانی و پادشاهی ژاین

دکتر هاشم رجب زاده

ژاین - دانشگاه مطالعات خارجی اوزاکا

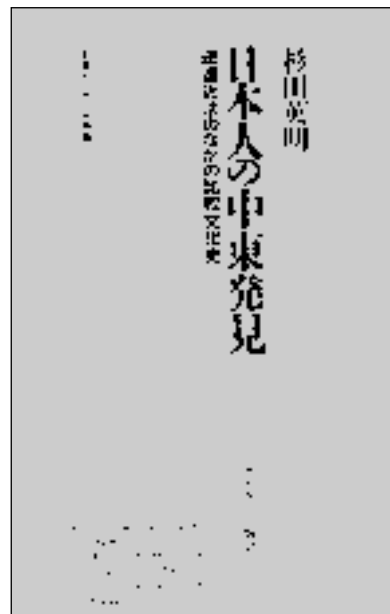
طلب بخشش «والرین»، امپراتور روم از شاپور اول ساسانی.

رهیافتی تازه

در یک سده گذشته شماری از بزرگان ایران‌شناسی و محققان تاریخ ژاین از مناسبات دیرین تمدنی و فرهنگی میان ایران زمین و کشور آفتاب سخن گفته و دلایل تاریخی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی در اثبات نظرشان پیش نهاده‌اند، تا آنجا که پژوهندگانی با استناد به راهبردهای علمی، ایرانی تبار بودن بسیاری از ناموران هنر ژاین در روزگار باستان را مطرح ساخته و بنیاد شاهنشاهی ژاین را نیز بر ساخته شهزادگان ایرانی دانسته‌اند. این بحث و بررسی‌ها به خصوص در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به اوج رسید، اما پس از آن به ملاحظاتی از گرمی افتاد و به فراموشی سپرده شد، و به گفته یکی از ایران‌پژوهان نامور ژاپنی - که اکنون از نام‌نمی‌آوریم - صاحب‌نظران این عرصه، مهر سکوت بر لب زدند. یکی از تلخ‌ترین تجربه‌هایم در ژاین خاطره روزی است در زمستان ۱۹۸۳ (۱۳۶۱) که فرصت دیدار یکی از این نظریه‌پردازان راه، که از باستان‌شناسان بنام ژاین بوده و بارها ریاست هیأت‌های اکتشافی و باستان‌شناسی را در غرب آسیا و از آن میان در ایران داشته است، در یک میهمانی در توکیو دیدم، و با اشتیاق از یافته‌های تازه‌اش درباره اقباس‌های کهن تمدنی و فرهنگی که ژاین را وامدار ایران ساخته است پرسیدم. لب از لب نگشود، و از راه ادب هم کلمه‌ای بر زبان نیاورد، با آنکه چند سالی پیشتر در این باره کتاب و چند مقاله منتشر ساخته بود.

با این مقدمه، در اوایل بهار ۱۳۸۰ که شنیدم: بازمانده‌ای از یک خانواده اشرافی ژاین خود را از تبار شاهزادگان ساسانی معرفی کرده و در پی شناساندن حقیقت آن است، خوشحال شدم، چرا که طرح این موضوع می‌تواند رشته آن بحث شیرین را دنبال گیرد و عظمت تمدن و فرهنگ ایران را به نسل امروزین سرزمین آفتاب و مردم دیگر اقطار جهان





بنمایاند. از رایزنی فرهنگی ایران در ژاپن خبر دادند که خامی نویسنده و پویا در عرصه هنر با آنها تماس گرفته و خود را از خاندانی کهن از نجبای ژاپن و از تبار شهزادگان ساسانی که در روزگار باستان به این سرزمین آمدند شناسانده و خواسته است که با یکی از ایرانیان دانشگاهی در اینجا آشنایی یابد تا مگر در کار تحقیق‌های وی یاری‌رسان باشد و نام و نشان مرا داده‌اند. گفتند که خانم **هیروکو نیشی‌زاوا** (Hiroko Nishizawa) که اکنون ۷۳ سال دارد، به گواهی اسناد و نشانه‌های خانوادگی، خود را نسل پنجاه و سوم از تبار شاهزادگان ساسانی که در سده هفتم میلادی و در پی ویران شدن **تیسفون** به **خاور دور** آمدند، می‌داند و کتاب داستانی هم، با نام **از تبار ایرانی** منتشر ساخته که مجلد یکم از چند دفتر است که در باره خاندان خود در دست‌نوشتن دارد. خانواده وی از دیرباز در **ناگانو**، ایالت کوهستانی در میانه جزیره اصلی ژاپن، **هونشو**، می‌زیسته‌اند؛ اما او اکنون در شهر مرکزی توکیو زندگی می‌کند.

نخست با گرفتن و فرستادن چند نامه، و آنگاه در دیداری در توکیو (روزهای ۳ ژوئن ۲۰۰۱ و ۱۳ مارس ۲۰۰۲) شرح بیشتری از سرگذشت شگفت خاندان این شاهدخت ساسانی خواندم و شنیدم. در دیدار اخیر، مهری از سنگ سبز رنگ (فیروزه یا یشم) نشان داد و گفت که از یادگارهایی است که از نیاکانش از روزگار ساسانیان بازمانده است. حاصل سخن خانم نیشی‌زاوا در نامه‌ها (۲ آوریل، ۷ و ۲۳ مه، ۶ ژوئن ۲۰۰۱، ۲۳ ژانویه و ۱۳ مارس ۲۰۰۲) و گفته‌هایش این است که برای مبادلات آینده میان ایران و ژاپن، به ویژه از نظر داد و ستد تمدنی و فرهنگی و تأثیر و نفوذ امپراتوری شکوهمند ایران بر ژاپن، و اینکه تا چه اندازه اندیشه ایرانی در بنیادگذاری پادشاهی ژاپن سهیم بوده، مصمم است که منابع را بررسی و مطالب را بی‌پرده و به شیوه علمی فرزند و این اثر را که **فرزند ایران** یا از تبار

ایرانی نام داده است، در جای کارنامه زندگی خود برای آیندگان به یادگار بگذارد.

داستان یک زندگی

"شاهدخت ساسانی" سرگذشت خود را چنین می‌گوید: «در دانشگاه نخست زبان و ادبیات خواندم و آنگاه مطالعه هنرهای زیبا را در دانشگاه **واسیدا** (Waseda) دنبال کردم. در همین سالها هرچه بیشتر شیفته کار و آثار **هوگو سای** (Hokusai)، هنرمند نقش پرداز، شدم و کتابی در بررسی هنر او نگاشتم که با عنوان، **هوگو سای** در توکیو منتشر شد. کارهای او حال و هوایی یگانه، و به گمانم ارزش زیبایی شناختی والا دارد. حقیقت اینست که **هوگو سای** خون بیگانه در رگها داشت و ژاپنی خالص نبود.

«چون در خاندان مخصوص (خاندانی از تبار شاهان که از ایران به ژاپن آمدند) چشم به جهان گشودم زندگی با دیگران تفاوت داشت. شناخت این واقعیت نقطه عطفی در زندگی بود. به کار نویسندگی آغاز کردم، و تاکنون بیش از سه هزار اثر ادبی و هنری (داستان، نمایشنامه، تهیه فیلم، کارگردانی سینما و صحنه) ساخته‌ام. هنوز هم

نمایشنامه‌هایم را خود کارگردانی می‌کنم. «اکنون می‌خواهم که، در جای کارنامه زندگی، داستان «فرزند ایران» یا «شاهدخت ساسانی» را در چند دفتر بنویسم و در آن نشان بدهم که ژاپن عقب‌مانده آن روزگار چه تمدن والایی از امپراتوری ایران باستان گرفت، و نیاکتم که یکپزار و چند صد سال پیش به ژاپن آمدند چگونه به بنیاد شدن این کشور یاری دادند (اثر تازه خانم **هیروکو نیشی‌زاوا**، **پروشیا - نو - سوئه** (Perushiya no sue) (= از تبار ایرانی) داستانی نمایشنامه مانند است در پنج پرده یا پنج فصل، که نویسنده در آن اندیشه و احساس خود را از زبان قهرمانان کتابش با بیانی گیرا و دلنشین باز می‌گوید. قهرمانان این داستان از شکوهمندی و شکوفایی ایران باستان سخن می‌گویند).

از نشان خانوادگی و آثاری که به یادگار مانده است می‌توانم تاریخ خاندانم را تا ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد یا بیشتر از آن دنبال کنم."

«شماری از دانشمندان اکنون بر این نظرند که قصه‌هایی از سقینه قدیم شعری ژاپن **مانیو شو** (Man'yoshu) یا شعرها و مطالب نقل شده در

پژوهندگان، با استناد به راهبردهای علمی، ایرانی تبار بودن بسیاری از ناموران هنر ژاپن در روزگار باستان را مطرح ساخته و بنیاد شاهنشاهی ژاپن را نیز بر ساخته شاهزادگان ایرانی دانسته‌اند

تاج بخشی اردشیر اول، نقش رستم، فارس

کوچیکی (Kojiki) تاریخ افسانه‌ای ژاپن، فراهم آمده در سال ۷۱۲ م.، نیهونگی (Nihongi) یا نیهون شوکی (Nihon shoki)، نخستین تاریخنامه ژاپن، (تألیف شده در سال ۷۲۰ م.) و دیگر آثار قدیم به خواست ایرانیانی که به این سرزمین آمده بودند یا به قلم آنان سروده یا نگاشته شده است. در اسناد خاندانم، نیز ۲۷ دستور، اندرز یا سخن حکمت‌آموز بازمانده است. با بررسی این گفته‌ها به شگفتی آمدم، زیرا دریافتم که به درستی از ایران باستان، مایه دارد و از آن سرزمین و روزگار است. «از آنجا که دانشمند نیستم، نمی‌توانم همه این معانی را به راه علمی ثابت کنم. اما با پیش چشم داشتن مبادلات آینده ایران و ژاپن، دست کم در شناخت تأثیر تمدن و فرهنگ ایران زمین و اینکه اندیشه ایرانی تا چه اندازه در بنیادگذاری ژاپن سهم داشته است، با شور و شوق خستگی‌ناپذیر و بی‌پرده خواهم نوشت.» (از نامه‌های ماه آوریل و مه ۲۰۰۱)

در فهرست آثار نوشته خانم نیشی‌زاوا، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها و فیلم نامه‌های بسیار می‌بینیم، سوای فیلم‌هایی که کارگردانی کرده و داستان‌هایی که به پرده نمایش آورده است. این داستان نویس و تهیه کننده پرتلاش که نمونه‌ای از زنان پویا و بالنده امروز ژاپن است، با چهره مهرآمیز، رفتار متین و فاخر و آداب دان و پر ظرافت خود در دیدار و گفت و گو، که رنگ و رایحه اشرفی ژاپن باستان را دارد، گویی که والایی منش و رفتار را بر بزرگی تبار گواه می‌آورد.

خانم نیشی زاوا می‌گوید که به صحرائی کبیر (افریقا) و صحرائی مصر رفته اما ایران را هنوز ندیده است و آرزوی سفر به فلات ایران را دارد.

تبار ژاپنیان

ویل دورانت در تاریخ تمدن خود (ترجمه فارسی، بخش سوم، ص ۱۱۱۲) درباره خاستگاه ژاپنی‌ها نوشته است: «درباره اصل ژاپونیان به مانند منشأ اقوام دیگر، نظریات گوناگونی اظهار شده است. سه عنصر در نژاد ژاپونی راه یافته است: عنصر سفید ابتدایی که در عصر نوسنگی (Neolithic) با هجرت قوم آینو از اطراف رود آمور در ژاپون پیدا شد، عنصر زرد یا مغولی که در حدود قرن هفتم پیش از مسیح از کره یا از طریق کره داخل گردید، و عنصر قهوه‌یی - سیاه که از مالایا و اندونزی برخاست و از جزایر جنوبی به ژاپون رسید. در این کشور نیز مانند کشورهای دیگر صدها سال گذشت تا از اختلاط نژادهای دیگر قوم یگانه‌ای که دارای زبانی خاص و تمدنی جدید بود، ظهور کرد. البته این اختلاط هنوز کامل نشده است، چنان که اشراف بلند بالا و لاغر و دراز سر از مردم عادی و کوتاه قامت و قطور و پهن سر متمایزند.»

از ویژگی‌های راز گونه و شگفتی برانگیز تاریخ و بنیاد کشور آفتاب این است که از بیش از ۲۵۰۰ سال پیش خاندان واحدی بر آن پادشاهی داشته‌اند. به نوشته هول (J. W. Hall) محقق تاریخ ژاپن، "نخبگان متقدم ژاپن رزمندگان و حاکمان بودند، و با اینکه تأثیر نظام کشورداری چین موجب شد که سنت رزمندگان در ژاپن از سده هفتم میلادی برای چهار قرن سرکوب شود، در سده دوازده میلادی این طبقه رزمنده - اشراف باز در هیأت سامورایی پدیدار شد و تا عصر جدید (نیمه دوم قرن نوزده) نمادین ترین نوع رهبر ژاپنی بود. زیر رهبری همین سامورایی بود که ویژگی‌های جامعه ژاپن که با الگوهای چینی تبیین دارد، بر آمد." (مقدمه، صفحه‌های ۶ تا ۱۲)

آمدن ایرانیان به ژاپن

"شاهدخت ساسانی" می‌گوید که نیاکان او پس از رسیدن به ژاپن در بنیاد کردن معبد بزرگ پایتخت باستانی کشور آفتاب سهم عمده داشتند. نیهون شوکی، تاریخنامه باستانی ژاپن در ضبط رویدادهای سال ۶۵۴ م. از آمدن کسانی از ایران





تصویر روی جلد کتاب «ماینو شو» (دفتر یکم) نشر ایوانامی شوئتن

ایران آمده بود... نقشه دو معبد بنا شده در ژاپن در اوایل دوره آسوکا (سده هفتم م.)، یکی شی تنو - جی (shitenno ji) و دیگری آسوکا، قرینه سازی دارد (اولی به طور کامل و دومی تا حدی). طراخان معبد آسوکا که از نقشه شی تنو جی الگو نگرفتند، می‌بایست از مردم سغد بوده باشند، زیرا که قرینه سازی، ویژگی بناهای ساسانی بود.» (ص ۱۷۰ تا ۱۷۵)

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) در شرح یکی از دیدارهای خود در توکیو همراه میرزا علی اصغر خان اتابک (دسامبر ۱۹۰۳) نوشته است: «از مقررات پروگرام یکی هم بازدید بنادر نظامی است. به ناهار وعده داریم... در سر ناهار یکی از حضار عنوان کرد که وزیر علوم ما در طوماری که از جوف هیکل بودائی در آورد معلوم کرد که در غلبه اسکندر یکی از شاهزادگان ایران به ژاپن آمده است و رشته سلاطین ژاپن بلو منتهی می‌شود. در تاریخ ایران خبری از این مسافرت هست یا نیست؟ برای اتابک ترجمه کردم، و جواب داده شد که در آن هنگامه می‌دانیم که شاهزادگان ایرانی متفرق شدند. به کجا رفتند نمی‌دانیم... در مهاجرت قومی از موغول، مقارن همان اوقات ممکن است از شاهزادگان ایرانی کسی همراه ایشان به ژاپن رفته باشد. والله اعلم...» (سفرنامه مکه، ص ۱۰۲)

زمین به ژاپن یاد کرده است.
به نوشته پرفسور ائه ایچی ایموتو (Imoto Eiichi) «در تاریخ باستان آمده است که در دوره امپراتوری ملکه سایمی (Saimei tenno)، در روز سوم از ماه هفتم سال ۶۵۷ م. اسب‌های چاپار برای آوردن چند زن و مرد که از راه دریا به کیو شو (جزیره جنوب غربی ژاپن) افتاده بودند، فرستادند. سپس در روز ۱۵ همان ماه، در معبد بودایی آسوکا که تندیس بودایی ساخته شده بود، اورابون (یادبود نیاکان) را جشن گرفتند. گفته شده است که یکی ازین آمدگان، به نام توکووارا بیتو کنزو هشی داچیا، که رهبر گروه بود، همسرش را در ژاپن گروگان سپرد و خود و دیگر همراهانش بازگشتند.
«توکووارا یا دووارا تحریف شده نام «دارا» ی ایرانی است.

جزء هشی در نام - کنزو هشی داچیا را در سده هفتم ایرانیان پارسیگ تلفظ می‌کردند، که به معنی «ایرانی» است. کنزو نیز در زبان ایرانی میانه به معنی «هند» (خاستگاه بودا) بود. بر این قرار، توکو وارا بیتو کنزو هشی داچیا، «دارای بودایی ایرانی» معنی می‌دهد. (مقاله پرفسور ئه ایچی ایموتو: نگاهی به رسم اورابون از دیدگاه فرهنگ ایران، ترجمه هاشم رجب زاده، در: ایرانشناسی، سال اول، ش ۴، ص ۴۶-۷۴)

گیکیو ایتو (Gikkyo Ito) استاد فقید دانشگاه توکیو در فصلی از کتاب خود، **کودای پروشیا (Kodai Perushiya)** (ایران باستان)، درباره آمدن ایرانیان به ژاپن نوشته است (ص ۱۱ تا ۲۲):
«... یکی از دو فرزند بزرگد (فیروز و بهرام)، فیروز، به چین گریخت و گفته‌اند که در ایالت شیان درگذشت. اما این محقق نیست. نوکر یا ملازم او به نام دارا به ژاپن آمد، و نیهون - شوکی نیز از آمدن دارا به ژاپن سخن گفته است.»

نوشته سی ایچی ماتسوموتو (Seiichi Matsumoto) نویسنده نامور و ایران پژوه فقید معاصر در کتابش به نام **از پرسپولیس تا آسوکا** نیز به تاریخنامه قدیم ژاپن اشاره دارد که گفته است دو مرد و چهار زن از سرزمین تخارا به ژاپن آمدند (نیهون شوکی، ص ۲: ۲۴۶). او می‌افزاید که **سایمی تنو (سی)** و هفتمین امپراتور ژاپن که در سال‌های ۶۵۵ تا ۶۶۱ بر تخت بود) دین زردشتی داشت؛ اما نگفته است که این آئین چگونه به ژاپن آمد. به نوشته ماتسوموتو: «از آمدن مردمی از تخارا به ژاپن در **سایمی کی (Saimei ki)** (تاریخنامه ملکه سایمی) یاد شده است اینان باید از ایرانیان ساکن آسیای میانه (سغدیان) بوده باشند... ایرانیانی چند در سده هفتم میلادی در ناحیه آسوکا (Asuka) (که کاخ پادشاهی اینجا بود) می‌زیستند... سنگ کاری بازمانده از این دوره در بناهایی در شمال جزیره کیو شو، چنان ظریف و دقیق است که... پیداست این فن از باختر آسیا و از

مهاجرت ایرانیان زرتشتی به شرق دور در دوره‌های بعد نیز ادامه یافته، چنانکه «پس از رسمیت یافتن مذهب شیعه در دوران صفوی... برخی از خانواده‌هایی که تبارشان به دوران ساسانی می‌رسید، از راه آسیای میانه به چین مهاجرت کردند. اعقاب آنها، علیرغم محرومیت‌هایی که تا قرن سیزدهم (هجری) به درازا کشید، در چین زندگی کردند و حتی به احداث آتشکده پرداختند.» (از مقاله جمشید چاکسی: سرنوشت زرتشتیان ایران: مروری تاریخی، در: ایران نامه، سال نوزدهم، ش ۱-۲ (زمستان ۱۳۷۹ - بهار ۱۳۸۰)، ص ۶۱ تا ۷۸).

گواهی تاریخ و ادب

چینیان، ایران را پو-سی (Po si) (پارسی) و عرب‌ها را تا-سی (Ta si) (تازی) می‌خواندند. در ژاپن سده‌های میانه هم به تقلید از چینیان، مردم

خانم هیروکو نیشی‌زاوا (Hiroko Nishizawa)

که اکنون ۷۳ سال دارد،

به گواهی اسناد و نشانه‌های خانوادگی،
خود را نسل پنجاه و سوم از
تبار شاهزادگان ساسانی که در
سده هفتم میلادی و در پی
ویران شدن تیسفون به خاور
دور آمدند می‌داند و کتاب داستانی هم،
با نام از تبار ایرانی منتشر ساخته است که
مجلد یکم از چند دفتر است که
درباره خاندان خود،
در دست نوشتن دارد

باختر، آسیا را چنین می‌نامیدند. ژاپن از راه چین با پوسی رابطه فرهنگی داشت. گنجینه شوه سوئین (shosoin) در نارا (Nara) این را خوب نشان می‌دهد. در این گنجینه که از بناهای معبد بودایی هوه ریوچی (Horyuji) است نوشته‌هایی بر الواح چوبی به زبان‌های سغدی و پهلوی یافت شده که گویای این رابطه است.

چنانکه یادشده پژوهندگان ژاپنی در حوزه تاریخ و تمدن ایران باستان مانند ایتو، ایموتو و ماتسو موتو کوشیده‌اند تا مسیر و آثار آمدن ایرانیان و فرهنگ ایرانی به ژاپن را بیابند. به احتمال، استاد کارانی که برای ساختن معبد بودایی آسوکا از سرزمین کودارا (Kudara) (بخشی از شبه جزیره کره) آمدند، به راستی ایرانی بودند چون از نام‌شان چنین پیداست.

تندیس‌های بازمانده در آسوکا و چند آئین مرسوم در ژاپن، طرح و طرز ایرانی دارد.

هیده‌آکی سوگیتا (Hideaki Sugita) در فصلی از کتاب خود **خاورمیانه از نگاه ژاپنی‌ها** زیر عنوان **هاشی و تاینسی** (صفحه‌های ۱۶ تا ۳۴) نوشته است که در داستان‌های ژاپن نیز همانند داستان‌های ایرانی می‌بینیم. **کاگویا هیمه (Kaguya hime)** در داستان **تاکه توری (Taketori)** (" جوان خیزران افکن"، نگاشته شده در اوایل سده دهم میلادی) به مردانی که خواستگار اویند آزمون‌های سخت می‌دهد: از یکی از اینان می‌خواهد که جامی جادویی را، که گمان می‌رود همان **جام جمشید** باشد، بیابد و بیاورد، و به جوانی دیگر می‌گوید که پارچه نسوز از چین بیاورد. این گونه طرایف در روزگار باستان از یونان و روم و عربستان و ایران آورده می‌شد. سوگیتا افزوده است: جالب است که

اژدهای آتش بار، که در داستان‌های چین و ژاپن پدید می‌آید، در غرب آسیا شناخته شده بود. نیز، داستان **اوتسوبو (Utsubo)** (درخت میان تهی) در همان روزگار از داستان تاکه توری گرفته شد. در این داستان لفظ "هاشی" بارها می‌آید. داستان چنین است که مردی به نام **توشی تاکه**، به نمایندگی ژاپن به چین رفت، اما کشتی او در میانه دریا شکست و امواج او را به هاشی افکند. سپس اسب سفیدی پدید آمد (خدمتگزار **کانون (Kannon)**، از بوداها) و او را پیش سه نوازنده **کوتو** (گونه‌ای ساز زهی ژاپنی) برد. به او سی کوتو هدیه دادند، و او آن را به پادشاه هاشی پیشکش کرد و اجازه یافت که برگردد، و پس از ۲۳ سال به ژاپن بازگشت. هاشی در این داستان، جایی جنوبی‌تر از ایران است. در آن روزگار، در دوره حکومت امپراتوران سلسله **سوه (so)** یا **سونگ (song)** در چین، هم غرب ایران و هم جنوب و شرق آسیا را «هاشی» می‌خواندند. نوشته‌ای هم که راهبی بودایی به نام **کی سی جوه** - نین در سده سیزده میلادی در سفر به چین و در بندر زیتون از چند بازرگان باختر آسیا گرفت، و اکنون در معبد بودایی **کوزان - جی (Kozan ji)** نگهداری می‌شود، نشانه‌های دیگر از پیوند تاریخی ایران و ژاپن است. در این برگ دو رباعی از فردوسی و یکی از نظامی (از ویس و رامین) نوشته شده است.

روابط تاریخی ایران و شرق

سرزمین‌های خاور آسیا، خاصه چین، از دیر باز

برای ایرانیان آشنا بود. یکی از محققان چینی در مقاله‌ای دربارهٔ مناسبات دیرین ایران و چین و نیز داد و ستد مردم این دو سرزمین کهن گفته است که حتی پیش از برقرار شدن روابط سیاسی، «مردم این دو کشور با یکدیگر تماس داشتند و تجارت می‌کردند... و به خاک دیگر در رفت و آمد بودند.» وی می‌افزاید که ایجاد رابطهٔ سیاسی این دو کشور به اواسط قرن دوم پیش از میلاد می‌رسد، "چه در سال ۱۱۶ ق. م. از طرف امپراتور چین، هیائی برای دیدار کشور اشکانی آمدند و از آنها به گرمی استقبال شد، و حکومت اشکانی هم متقابلاً به چین سفیر فرستاد... پس از کشته شدن **یزدگرد سوم** - آخرین پادشاه ساسانی - در سال ۶۵۱ م.، **پیروز** - پسر یزدگرد با پسر خود به شهر **چان - آن (Chan an)** آمد و از آنها همچون میهمانان عالیقدر پذیرایی شد، و این هر دو در چین بدرود حیات گفتند." (جو - جه - چین؛ روابط تاریخی میان چین و ایران، ترجمهٔ **چانگ هونگ نین** و...، در: **ناموارهٔ دکتر محمود افشار**، تهران، ۱۳۶۵ ص ۲: ۴۶ - ۸۰۶)

در **تاریخ یعقوبی** می‌خوانیم: «کشور چین کشور پهناوری است، و هر کس بخواهد از راه دریا به چین برود باید از هفت دریا بگذرد که هر یک را رنگی و بویی و ماهی و بادی است جز آنچه در دریای بعدی است. اول دریای فارس است که باید از سیراف در کشتی نشست... دریای هفتم... دریای چین است، این دریا را با باد جنوب سیر می‌کنند تا به دریای خوشگوار که مرزبانی‌ها و اول معموره آنجاست برسند و از آنجا به شهر **خانفو** در آیند. کسی که بخواهد از راه خشکی به چین رود در امتداد **نهر بلخ (جیحون)** از **اراضی سغد، فرغانه، چاچ و تبت** می‌گذرد تا به چین رسد...»

«چین را از خشکی سه مرز و از دریا یک مرز است: مرز اول ترک و تغزغ است... مرز دوم تبت است... مرز سوم به قومی وابسته است که آنها را "مانساس" می‌گویند... مرز چهارم که به دریا وابسته است، راه آمدن مسلمانان به چین است.» (احمد بن ابی‌یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۶ - ۲۲۴)

شاهزادگان ادیب و هنرمند

به گفتهٔ شاهدخت ساسانی، نام چند چهرهٔ معروف ادب و هنر ژاپن در شجرهٔ انساب خاندان نیشی‌زاوا آمده است، که از آن میان **اند سی شوناگون (Sei Shonagon)** و **هوکو سای (Hokusai)**

سی شوناگون (متولد ۹۶۵ م. در کیوتو) از درباریان امپراتور **ایچیجو (Ichijo)** و ندیمهٔ ملکه **ساداکو (Sadako)** در پسین دههٔ سدهٔ دهم، از برجسته‌ترین نمایندگان ادب خاور است، اما از زندگیش چندان نمی‌دانیم. شهرت او برای اثر

ماندگارش ماکورا - نو - سوءشی (Makuro no Soshi)، از نخستین نمونه‌های بازمانده یکی از محبوب‌ترین انواع ادبی نثر ژاپن موسوم به زویی هیتسو (Zuihitsu) یا یادداشت‌های پراکنده، است. هوکو سایی (۱۸۴۹ - ۱۷۶۰ م.) از معروف‌ترین صورتگران هنر اوکی یو - ئه (Ukiyo e) (نقش‌پردازی با حک کردن طرح بر لوح چوبی) است. "شاهدخت ساسانی"، والایی این هنرمند را به این مایه می‌داند که خون ایرانی در رگهایش بود. نیز، به سخن "شاهدخت ساسانی" قطعه ۵۰ در جنگ شعری مانیو، کهن‌ترین سفینه شعر ژاپن، سروده یکی از نیاکان او، از شاهزادگان ایرانی، است، به مناسبت ساخته شدن کاخ فوجیوارا (Fujiwara). در دوره تاریخی موسوم به آسوکا - فوجیوارا (سال‌های ۶۷۳ تا ۷۰۳) کاخ پادشاهی و پایتخت ژاپن به فرمان امپراتور تمو (Temmu

(tenno) به آسوکا، در ایالت کنونی نارا (Nara)، برده شد، و در اینجا کاخی ساختند. بخشی از این قطعه مانیو، شو در اینجا می‌آید (از متن ویراسته ترؤتو سوکا (Teruo Suga):

.... شاهدخت آفتاب
در این سرزمین برهنه؛
در ولایت فوجیوارا؛
اینک کاخ خود را می‌سازد؛
تا که از قصر بلند خود
بر همه این سرزمین فرمان براند؛
تا که همچون الهه آفتاب
از آن فراز فرمانروایی کند...
همه مردم در کارند؛
کسان شان را ترک می‌کنند
و خود را فراموش...
تبرهای دروازه را استوار می‌کنند؛

دروازه آشیانه خورشید
تراشیده از تنه درخت؛
درختانی از ولایت ناشناخته گوسه؛
و همه کشور به دعا می‌خواهند
سعادت جاودانش را...
سروهای بلند شاداب را
که به پائین رود روانند
به هم می‌بندند،
و یکصد کلک شناور می‌سازند.
تا به آستانش پیشکش کنند؛
و ملکه، همچون الهه‌ای؛
مردم را اینسان در تکاپو می‌بیند.

فهرست منابع عمده این مقاله

